



---

یانیس واروفاکیس



ترجمه‌ی  
فرهاد اکبرزاده

---

# حرف‌هایی با دخترم درباره‌ی اقتصاد

تاریخ مختصر سرمایه‌داری



## فهرست

---

۱۱	پیش‌گفتار
۱۷	۱. چرا این قدر نابرابری؟
۳۳	۲. تولد جامعه‌ی بازار
۵۳	۳. وصلت بدهی و سود
۶۳	۴. جادوی سیاه بانکداری
۸۵	۵. دو بازار ادیبی
۹۹	۶. ماشین‌های تسخیرشده
۱۲۱	۷. فانتزی خطرناک پول غیرسیاسی
۱۴۵	۸. وپروس‌های احمق؟
۱۶۱	پی‌گفتار
۱۷۳	نمایه

## چرا این قدر نابرابری؟

تمام بچه‌ها برهنه به دنیا می‌آیند، اما خیلی زود بعضی‌شان لباس‌های گران‌قیمتی می‌پوشند که از بهترین بوتیک‌ها خریده شده، در حالی که بیش‌ترشان لباس کهنه به تن می‌کنند. وقتی این بچه‌ها کمی بزرگ‌تر شوند، بعضی از آنها از این‌که اقوام و پدربزرگ و مادربزرگ‌ها برای‌شان لباس می‌آورند دلخور می‌شوند، چون هدایای دیگری را ترجیح می‌دهند، هدایایی مثل گوشی آیفون، درحالی‌که بچه‌های دیگر رؤیای روزی را در سردارند که بتوانند با کفش‌های بی‌وصله به مدرسه بروند.

این همان نابرابری است که مشخصه‌ی بازار جهان ماست. ظاهراً تو از سنین پایین از این نابرابری خبر داشتی، گرچه بخشی از زندگی هرروزه‌ی تو نبود، چون، راستش را بخواهی، مدرسه‌ای که ما تو را به آن‌جا فرستادیم

نشدند. حتی اگر این طور باشد، استدلال دوم تقریباً به همان چیزی تقلیل می‌یابد که اولی: می‌گوید چیزی ذاتاً متفاوت مابین اروپایی‌های سفیدپوست و بومیان استرالیایی هست، بدون این که توضیح دهد چرا و چگونه؛ و در واقع هیچ چیز نمی‌تواند به خوبی چنین استدلال‌هایی جنایاتی مثل این را — که در حق بومیان استرالیا، و دیگر مردمان، روا داشته شده — موجه جلوه دهد.

نباید به این دست استدلال‌ها مجال بروز بدهی، دست کم به این دلیل که می‌توانند از ذهن‌ات بیرون بیایند و وسوسه‌ات کنند که بپذیری قربانیان تاریخ لایق آن چه بر سرشان آمده بودند، چون به اندازه‌ی کافی باهوش نبودند. با این حساب، پرسش اصلی، «چرا این قدر نابرابری در میان مردم هست؟»، با پرسش دیگری که به مراتب گمراه‌کننده‌تر است خلط می‌شود: «آیا این طور نیست که گروهی از مردم باهوش‌تر و در نتیجه از باقی مردم تواناترند؟». اگر این طور نیست چرا در خیابان‌های سیدنی آن فقری را نمی‌بینی که وقتی به تایلند سفر کردی با آن مواجه بودی؟

### بازارها یک چیزند و اقتصادها چیز دیگر

وقتی در حباب رونق و شکوفایی غرب بزرگ شوی بیش‌تر بزرگ‌ترها به تو خواهند گفت که کشورهای فقیر به این دلیل فقیرند که اقتصادشان «ضعیف» است — بماند که معنای این حرف چیست. آن‌ها این را هم خواهند گفت که فقرای جامعه‌ی خود نیز به این دلیل فقیر هستند که چیزی برای فروش ندارند که دیگران واقعاً بخواهند — خلاصه این که آن‌ها چیزی برای عرضه به بازار ندارند.

به همین دلیل است که تصمیم گرفتم درباه‌ی چیزی به نام اقتصاد با تو حرف بزنم: در جهان تو و من هر بحثی در این باره که چرا برخی افراد فقیرند در حالی که برخی دیگر پول‌شان از پارو بالا می‌رود، یا حتی این که چرا انسان

جای بچه‌هایی نبود که محکوم به زندگی در محرومیت و خشونت باشند — آن‌طور که اکثریت چشم‌گیری از کودکان جهان زندگی می‌کنند. همین تازگی از من پرسیدی که «پدر، چرا این قدر نابرابری هست؟ آیا این از حماقت انسان است؟» پاسخ من تو را — یا خودم را — راضی نکرد. پس لطفاً بگذار، با طرح پرسشی نسبتاً متفاوت، دوباره امتحان کنم.

### چرا بومیان استرالیا به انگلستان حمله نکردند؟

وقتی آدم مثل تو در سیدنی زندگی کند و بزرگ شود، معلمان مدرسه زمان و درس‌های زیادی را صرف این می‌کنند که تو و همکلاسی‌هایت را از بی‌عدالتی مهیب و زنده‌ای آگاه کنند که «سفیدپوستان» استرالیایی در حق ساکنان اصلی این کشور یعنی بومیان استرالیا روا می‌داشتند؛ آن‌ها درس‌ها و ساعات زیادی را صرف توضیح فرهنگ باشکوه بومیان می‌کنند که استعمارگران سفیدپوست اروپایی طی دو قرن زیر پا لگدمال کرده‌اند؛ و از شرایط فقر تکان‌دهنده‌ای می‌گویند که بومیان همچنان، در نتیجه‌ی آن دو قرن غارت و تحقیر، در آن به‌سر می‌برند. اما آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چرا این انگلیسی‌ها بودند که به استرالیا حمله کردند و زمین بومیان را آن‌طور تصرف کردند و تقریباً در این فرایند آن‌ها را محو کردند و نه برعکس؟ چرا جنگجویان بومی استرالیا در شهر دووُر پیاده نشدند و به‌سرعت به سمت لندن پیش‌روی نکردند و هر انگلیسی را که جرئت مقاومت داشت، از جمله خود ملکه را، نکشتند؟ شرط می‌بندم هیچ کدام از معلمان مدرسه‌ات جرئت طرح این پرسش را ندارند.

اما این پرسش مهمی است و اگر با دقت به آن پاسخ ندهیم چه‌بسا با بی‌قیدی بپذیریم که یا اروپایی‌ها اساساً باهوش‌تر و قدرتمندتر بودند — که مسلماً نظر استعمارگران در آن زمان همین بود — یا این که بومیان استرالیا آدم‌های بهتر و درست‌کاری بودند و به همین دلیل خودشان بدل به استعمارگرانی بی‌رحم